



تاریخ انتشار: ۲۴ آبان ۱۳۹۶ - ۱۸:۴۸ - November 2017 15

کد خبر: ۶۳۰۴

فقه سیاسی/ استاد ایزدهی/ جلسه 8 (95-96)

فهم ظواهر قرآنی اختصاص به معصوم ندارد- شیوه تفسیری منحصر به فرد علامه طباطبائی

وسائل - حجت الاسلام والمسلمین ایزدهی در ادامه بحث روایی پیرامون حجّت ظاهر قرآن به طرح روایاتی در این زمینه پرداخت که برخلاف مدعای اخباریون مبنی بر اختصاص فهم آیات قرآن به اهل بیت علیهم السلام، دلالت امکان فهم برخی ظواهر قرآنی و آیات الاحکام برای غیر معصوم نیز وجود دارد.

به گزارش خبرنگار پایگاه اطلاع رسانی وسائل، حجت الاسلام والمسلمین سید سجاد ایزدهی روز دوشنبه دهم آبانماه 1395 در هشتمین جلسه درس خارج فقه سیاسی در مدرسه عالی فیضیه قم به طرح و بررسی دلالتی روایاتی پرداخت که به ظاهر خود دلالت بر حجّت ظواهر قرآنی، جواز اخذ به ظاهر قرآن و امکان فهم معنای آیات کریمه برای غیر معصومین دارد و مطالب دیگری نیز در ضمن بحث به مناسبت بیان کرد که گزیده ای از مطالب جلسه ذیلاً تقدیم می شود.

1. از جمله روایات دالّ بر حجّت ظاهر قرآن روایاتی هستند که بیانگر ارجاع مراجعین ائمه علیهم السلام به قرآن برای دریافت جواب پرسش خود است؛ در یکی از این روایات امام علیه السلام به شخصی که درباره وضو با دست مجروح پرسیده است، می فرماید: «يُعْرِفُ هَذَا وَ أَشْبَاهَهُ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ»؛ یعنی حکم آنچه پرسیدی از قرآن دانسته می شود.

به این ترتیب آیات کریمه به عنوان یکی از منابع استنباط حکم دانسته شده است که غیر معصوم نیز با تأمل در آن ضمن فهم مراد آیه می تواند حکم الله را استنباط کند؛ اگرچه احکام الله با تمام تفصیل و فروع آن برای عموم مردم از ظاهر آیات قابل استفاده نیست؛ اما این روایات اجمالاً بر فهم آیات کریمه و حجّت بودن آن برای غیر معصوم صحّه می گذارد.

2. استنباط احکام توسط ائمه صلوات الله علیهم اجمعین گاه به استناد آیات متعدد قرآن و به شیوه ای انجام می شد که اکنون به تفسیر قرآن به قرآن شناخته می شود؛ در یکی از نمونه های معروف این روش استنباط حکم، امیرالمؤمنین علیه السلام با استناد به دو آیه شریفه «حَمَلُهُ وَ فِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا» و «وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ» حداقل زمان حمل را شش ماه اعلام می فرماید و حکم خلیفه دوم به اجرای حد یک زن را باطل می کند؛ بعضی علماء چنین شیوه ای از استنباط احکام و معارف قرآنی را خاص اهل بیت علیهم السلام می دانند و بر شیوه تفسیر قرآن به قرآن بعضی مفسرین خرده می گیرند.

3. در برخی روایات وارده تنجّز بعض احکام شرعی مشروط به وصول آیه مشتمل بر حکم دانسته شده است؛ به این معنا که اگر شخص مکلف آیه مربوطه را شنیده باشد حکم مستفاد از آیه در حقّ او منجّز است و گرنه خیر؛ بنا به یک روایت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه ابن مضعون را که شرب خمر کرده بود، در صورتی مستحقّ عفو و عدم اجرای حد دانست که احدی از صحابه قرائت آیه تحریم خمر بر او را نشنیده باشد.

واضح است که شنیدن آیه تحریم در صورتی می تواند حجّت بر مکلف باشد که او امکان فهم آن را داشته باشد؛ از این رو برخلاف مدعای اخباریون، این روایات و دیگر روایات مشابه آن را می توان دلیلی بر حجّیت ظاهر آیات و امکان فهم آن برای غیر معصوم دانست.

تقریر هشتمین جلسه فقه سیاسی استاد ایزدهی در ادامه تقدیم می‌گردد.
عبارات درون پرانتز اضافات مقرر است.

بسم الله الرحمن الرحيم

الصلاة والسلام على اشرف الانبياء والمرسلين حبيب الهنا وطبيب قلوبنا ابي القاسم المصطفى محمد؛ اللهم صلّ على محمد و آل محمد.

مقدمه

بحث ما در بررسی ادله اخباریون به طرح روایاتی رسید که برخلاف مدعای اخباریون ظواهر قرآنی را حجّت می دانست و اخذ و استناد به این ظواهر را جایز؛ دسته ای از روایات را در جلسه پیش خواندیم و در ادامه مجموعه های دیگری از روایات را مطرح می کنیم.

روایات دالّ بر جواز اخذ به ظاهر آیات؛ دسته دوم

دسته دوم روایات دالّ بر حجّیت ظواهر قرآنی روایاتی است که در آن روایات اهل بیت علیهم السلام مردم را برای فهم احکام الله به قرآن ارجاع داده اند. در اینجا بعض از این روایات را می خوانیم.

روایت اول

«مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ يَسْنَدُهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ رِبَاطٍ عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى مَوْلَى آلِ سَامٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) عَثَرْتُ فَأَنْقَطَعَ طُفْرِي فَجَعَلْتُ عَلَى إِصْبَعِي مَرَارَةً فَكَيْفَ أَصْنَعُ بِالْوُضوءِ قَالَ يُعْرِفُ هَذَا وَ أَشْبَاهُهُ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ امْسَحْ عَلَيْهِ». [1]

ترجمه: زمین خوردم و ناخن انگشتم قطع شد، مراره و پارچه‌ای را روی انگشتم قرار دادم. اکنون برای وضو چه کنم؟ امام علیه السلام فرمود: خداوند فرموده است که در دین حرج وجود ندارد، بر مراره

مسح کن.

دلالت روایت

در این روایت فردی که از امام علیه السلام از حکم شرعی پرسیده است به ظاهر کلمات قرآن ارجاع داده شده است و فهم مردم از آیه مقبول دانسته شده است.

اشکال و جواب

اشکال؛ اگرچه ظاهر روایت برای عموم مردم قابل فهم است ولی مردم نمی توانند وظیفه خود را از این آیه استنباط کنند. آنچه از آیه کریمه ظاهر است انتفاء حرج است بدون اینکه بر وضو و ابدال حکم وضو به مسح تطبیق پیدا کند. به عبارت دیگر آیه شریفه وظیفه مکلف را در چنین صورتی به روشنی بیان نغرموده است؛ اینکه آیا باید مسح کند یا اصلاً هیچ کاری لازم نیست انجام دهد؛ از ظاهر آیه می توان چنین نتیجه گرفت که هیچ چیزی بدل از وضو لازم نیست کما اینکه می توان مسح را هم بدل وضو و تیمم نتیجه گرفت.

جواب؛ بله، وظیفه مکلف به تفصیل معلوم نشده است اما این اندازه از ظاهر آیه کریمه بر می آید که در چنین حالتی آب رساندن به پوست و قسمت مجروح لازم نیست و چنین فهمی برای عموم مردم امکان دارد و همین اندازه از فهم ظاهر برای آنها حجت است. **آنچه از روایت به دست می آید این است که فهم ظاهری از قرآن و همان مقدار که از ظاهر آیه برداشت می شود برای مکلف حجت است ولی چنین نیست که عموم مردم بتوانند احکام را از آیات کریمه استنباط کنند.**

روایت دوم

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ وَ مُحَمَّدٌ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شاذَانَ جَمِيعاً عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ حَرِيزٍ عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ (ع) أَلَا تُخْبِرُنِي مِنْ أَيْنَ عَلِمْتَ وَ قُلْتَ إِنَّ الْمَسْحَ بِبَعْضِ الرَّأْسِ وَ بَعْضِ الرَّجْلَيْنِ فَصَحَّحَ ثُمَّ قَالَ يَا زُرَّارَةُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) وَ نَزَلَ بِهِ الْكِتَابُ مِنَ اللَّهِ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ فَاعْسِلُوا وُجُوهَكُمْ فَعَرَفْنَا أَنَّ الْوَجْهَ كُلَّهُ يَتَبَغَى أَنْ يُغْسَلَ ثُمَّ قَالَ وَ أَيْدِيكُمْ إِلَى الْمِرْفَاقِ ثُمَّ فَصَّلَ بَيْنَ الْكَلَامِ فَقَالَ وَ امْسَحُوا بِرُؤُسِكُمْ فَعَرَفْنَا حِينَ قَالَ بِرُؤُسِكُمْ أَنَّ الْمَسْحَ بِبَعْضِ الرَّأْسِ لِمَكَانِ الْبَاءِ ثُمَّ وَصَلَ الرَّجْلَيْنِ بِالرَّأْسِ كَمَا وَصَلَ الْيَدَيْنِ بِالْوَجْهِ فَقَالَ وَ أَرْجُلُكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ فَعَرَفْنَا حِينَ وَصَلَهَا بِالرَّأْسِ أَنَّ الْمَسْحَ عَلَى بَعْضِهَا ثُمَّ فَسَّرَ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) لِلنَّاسِ فَضَيَّعُوهُ ثُمَّ قَالَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيداً طَيِّباً فَامْسَحُوا بِوُجُوْهِكُمْ وَ أَيْدِيكُمْ مِنْهُ فَلَمَّا وَضَعَ الْوُضُوءَ إِنْ لَمْ تَجِدُوا الْمَاءَ أَثْبَتَ بَعْضَ الْعَسَلِ مَسْحاً لِأَنَّهُ قَالَ بِوُجُوْهِكُمْ ثُمَّ وَصَلَ بِهَا وَ أَيْدِيكُمْ ثُمَّ قَالَ مِنْهُ أَيْ مِنْ ذَلِكَ التَّيَمُّمِ لِأَنَّهُ عَلِمَ أَنَّ ذَلِكَ أَجْمَعُ لَمْ يَجِرْ عَلَى الْوَجْهِ لِأَنَّهُ يُعْلَقُ مِنْ ذَلِكَ الصَّعِيدِ بِبَعْضِ الْكَفِّ وَ لَا يُلْقَى بِبَعْضِهَا ثُمَّ قَالَ مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ

فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ وَ الْحَرَجُ الضِّيقُ. [2]

(ترجمه: زراره گوید به امام باقر- علیه السلام - عرض کردم: آیا میل ندارید بمن بفرمائید از کجا بدانم و بگویم (یا از کجا میدانید و میگوئید): که مسح به قسمتی از سر و بخشی از پا باید کرد نه به تمام آن؟ آن حضرت خندید و فرمود: ای زراره رسول خدا - صلی الله علیه و آله - این را فرموده و کتاب از جانب خداوند در این مورد نازل شده است؛ زیرا خدای متعال فرمود: *فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ* یعنی رویهای خود را بشوئید و ما دانستیم که تمام صورت باید شسته شود، سپس فرمود: *وَ أَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ* یعنی دستهای خود را تا آرنجها بشوئید، و وصل فرمود (با واو عطف) دستها تا آرنجها را بصورت و چون تمام روی را باید شست از اینجا فهمیدیم که دستها تا آرنجها را نیز بتمامی باید شست، بعد از آن خدای تعالی در میانه سخن فاصله افکنده و فرمود: *وَ امْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ* یعنی مسح کنید به بخشی از سرتان. پس هنگامی که فرمود: «برؤوسکم» یعنی به سرتان، فهمیدیم که بخاطر رعایت حرف «باء» به بخشی از سر مسح باید کرد، بعد از آن پاها را به سر وصل فرمود؛ همچون وصل و عطف دستها به صورت و فرمود: *وَ أَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ* یعنی پاهایتان را تا کعبین مسح کنید، پس وقتی که پاها را به سر وصل و عطف فرمود فهمیدیم که مسح پا را نیز بر بخشی از پاها باید کشید؛ رسول خدا - صلی الله علیه و آله - آن را برای مردم با قول و عمل تفسیر فرمود و مردمان آن را ضایع ساختند [3].

دلالت روایت

این روایت درصدد بیان ظهور آیه و نیز امکان فهم مراد آیه به وسیله ظاهر است؛ چون امام علیه السلام به زراره در مورد موقف «باء» در آیه، معنای تبعیض برای آن و تأثیر آن در حکم وضو و مسح بر دو پا و سر تذکر می دهد.

از روایت می توان چنین دریافت که ظهور قرآن حجت است؛ همچنانکه امام علیه السلام به این ظهور استناد کرده است؛ اما حجت بودن ظاهر نیز بعضاً نیازمند تأمل و تدبّر و آشنایی به قواعد ادبی است.

اشکال و جواب

اشکال؛ فقهاء عامه با وجود آنکه عرب زبان هستند و مراد کلمات را می دانند و می بایست بر فهم این معنا از ظاهر آیه شریفه توانایی داشته باشند، پس چگونه از چنین استنباطی عاجز هستند تا نیازمند تبیین امام باشند؟ حتی عالمی مثل زراره نیز از فهم مراد آیه درمانده است و به تفسیر امام علیه السلام نیازمند شده است؛ با وجود اینکه می دانیم آیه کریمه از متشابهات قرآنی نیست.

جواب؛ آیه کریمه فی نفسه ظهور دارد و ظواهر قرآنی نیز حجت و قابل فهم است ولی نه برای عموم. در روایتی که پیش از این از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کردیم، حضرت آیات کریمه را سه قسم فرمودند؛ بنا به آن روایت، قسم اول آیات برای عموم مردم اعم از عالم و جاهل قابل فهم است، قسم دوم فقط برای گروه خاصی از مردم قابل فهم است و اما قسم سوم آیات، تنها معصومین علیهم

السلام نسبت به مراد و معنای آن معرفت دارند. آیه نفی حرج که دلالت بر عدم وجوب وضو در چنین حالتی دارد را می توان از قسم دوم آیات قرآن دانست.

حجّت ظواهر و نقش ادبیات عرب

امام علیه السلام در مورد معنای آیه کریمه چنین تبیین می فرماید که «باء» در «برؤسکم» به معنای تبعیض است یعنی بعض از سر؛ چنانکه در مورد پا نیز همینطور است؛ اگر این بیان امام علیه السلام نبود ما نیز نمی توانستیم دلالت آیه کریمه را بر شیوه وضو آنچنانکه پیروان اهل بیت علیهم السلام انجام می دهند فهم کنیم.

از جمله مواردی که می توان برای نقش ادبیات در ظهور آیات کریمه مثال زد، اختلاف در معنای «إلی المرافق» است. اهل سنت «إلی» را در این عبارت دالّ بر غایت می دانند به این معنا که شستن دست باید از ابتدای آن یعنی انگشتان شروع شود و تا مرافق ادامه پیدا کند؛ به عبارت دیگر دست را باید از پایین به بالا تا حد ساعد شست؛ برخلاف این نظر فقهی، به عقیده ما «إلی» در «إلی المرافق» اگرچه برای نشان دادن غایت است؛ اما مراد از آن فقط نشان دادن حد و غایت ید برای شستن است.

در اینجا به مناسبت، به جریان قضاوت امام جواد علیه السلام با استناد به آیات قرآن برای تعیین اندازه ای که در بریدن دست سارق باید اِعمال شود اشاره می کنیم؛ در زمان حضرت در مورد دلالت آیه شریفه «وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا» میان علماء اختلاف شد و نظرات مختلفی ابراز شد؛ از جمله قطع دست تا مرفق، قطع دست تا ساعد و غیره.

امام علیه السلام فرمود خدای متعال می فرماید: «وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ»؛ کف دست از مواضع سجده است و بنا به آیه کریمه این موضع به خدای متعال تعلق دارد و ما نمی توانیم به جهت رعایت حق الناس، حق الله را ضایع کنیم؛ نتیجه اینکه می بایست دست را در حداقل اندازه قطع کرد؛ یعنی فقط به اندازه ای که بر میزان قطع شده عنوان «ید» صدق کند؛ عنوان «ید» در آیه کریمه، به ترتیب از مقدار کم تا زیاد، بر انگشتان و مچ و ساعد و بازو همگی صدق می کند؛ بنابراین با قطع انگشتان حد الهی بر سارق جاری شده است و حق الله نیز محفوظ مانده است.

حال در مورد حکم وضو نیز می گوئیم چون شستن دست با شستن انگشتان فقط، انگشتان تا مچ، انگشتان تا ساعد و انگشتان تا بازو صدق می کند، آیه شریفه «فَاغْسِلُوا... أَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ» در جهت بیان غایت شستن است و می فرماید شستن دست باید تا ساعد باشد؛ اما اینکه آیا این شستن باید از بالا به پایین باشد یا از پایین به بالا، آیه کریمه از این جهت بیانی ندارد.

از آنچه گفتیم دانسته می شود که ادبیات عرب نیز در بعض موارد در صدور احکام و در جهت اثبات ظهور ادله قابل استناد است.

سؤال و جواب

سؤال؛ گفتید که آیه کریمه « فَأَغْسِلُوا... أَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ » دلالتی بر جهت شستن دست ندارد و از ظاهر آن نمی توان معلوم کرد که عمل شستن از بالا به پایین باشد یا بالعکس. آیا به لحن خطاب در آیه کریمه برای تعیین شیوه شستن نمی توان استناد کرد؟

جواب؛ لحن خطاب قابل فهم و تعیین نیست و اساساً نمی توان به چیزی تحت عنوان «لحن خطاب» استناد کرد.

استنباط احکام با انضمام آیات مختلف

نمونه ای از استنباط احکام با قرار دادن آیات مختلف در کنار یکدیگر جریان قضاوت امام جواد علیه السلام در مورد حد سرقت بود که به مناسبت بیان کردیم. نمونه دیگری از این شیوه استنباط قضاوت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه در مورد حداقل زمان حمل است.

در حالی که خلیفه دوم حکم به اجرای حد در مورد زنی داده بود که فرزندش را شش ماه زاییده بود، امیرالمؤمنین صلوات الله علیه چنین قضاوت می فرماید که بنا به آیه شریفه «حَمْلُهُ وَ فِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا» مجموع زمان حمل و شیردهی سی ماه است و بنا به آیه «وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ» زمان شیردهی دو سال کامل است؛ بنابراین از کسر این دو زمان، حداقل زمان حمل، شش ماه به دست می آید.

این قضاوت حضرت نمونه ای از استنباط حکم از ظاهر آیات است و البته عموم مردم چنین فهمی از ظاهر آیات کریمه ندارند و بنا به فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام در روایتی که پیش از این خواندیم جز معصومین علیهم السلام تنها افرادی که دارای اوصاف خاص هستند - مَنْ صَقَا ذَهْنُهُ وَ لَطَفَ حِسُّهُ وَ صَحَّ تَمَيُّزُهُ مِمَّنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ - می توانند چنین فهمی از ظاهر آیات قرآن داشته باشند.

نظری در تفسیر قرآن به قرآن

برخی علماء چنین نظر دارند که تفسیر قرآن به قرآن مصداق تفسیر به رأی است و چنین اشکال می کنند که از کجا می توان به نحو قطعی حکم داد به اینکه مراد از کلمات قرآنی که در آیات مختلفی تکرار شده است همان است که مفسر آن را فهمیده است؟ از آنجا که مفسر در تفسیر قرآن به قرآن براساس استنباط و استنتاج شخصی خود رأی می دهد می توان گفت تفسیر او مصداق تفسیر به رأی است.

اینکه در روایات مواردی از استنتاجات معصومین علیهم السلام با استناد به آیات مختلف و ارجاع یک آیه به آیه دیگر دیده می شود - مانند آنچه از امیرالمؤمنین و امام جواد علیهما السلام نقل شد - نمی تواند دلیل صحت عمل علماء در آنچه آن را تفسیر قرآن به قرآن می دانند باشد؛ چون فهم ما از

آیات متفاوت از فهم معصومین است، ضمن اینکه امام معصوم علیه السلام در تفسیر خود به گونه ای استدلال می کند که دیگران را قانع می کند.

در روایت وارد است که «إِنَّ الْقُرْآنَ يَفْسِّرُ بَعْضُهُ بَعْضًا كَمَا أَنَّ الرِّوَايَاتِ يَفْسِّرُ بَعْضُهُ بَعْضًا»؛ بنابراین تفسیر آیات قرآن نسبت به یکدیگر حقیقتی است که در روایات نیز به آن اشاره شده است؛ اما تمام اشکال در مورد مفسر آیات است؛ به این معنا که معصومین بلاشکال چنین فهم و معرفتی نسبت به قرآن دارند و اما غیر معصومین ممکن است چنین فهمی نسبت به آیات کریمه نداشته باشند و تفسیر آنها مصداق تفسیر به رأی باشد.

روایات دالّ بر جواز اخذ به ظاهر آیات؛ دسته سوم

دسته سوم روایات دالّ بر مدعای ما روایاتی هستند که در آن، تنجّز حکم شرعی در حق مکلف منوط شده است به قرائت آیه مشتمل بر حکم و اعلام و وصول این آیه به مکلف، بعض از این روایات را می خوانیم.

روایت اول

«عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ حَرِيزٍ عَنْ زُرَّارَةَ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَا قُلْنَا لِأَبِي جَعْفَرٍ (ع) رَجُلٌ صَلَّى فِي السَّفَرِ أَرْبَعًا أَيْعِيدُ أَمْ لَا قَالَ إِنْ كَانَ قُرِئَتْ عَلَيْهِ آيَةُ التَّقْصِيرِ وَ فُسِّرَتْ لَهُ فَصَلَّى أَرْبَعًا أَعَادَ وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ قُرِئَتْ عَلَيْهِ وَ لَمْ يَعْلَمْهَا فَلَا إِعَادَةَ عَلَيْهِ»^[4]

از امام باقر علیه السلام سوال می شود که اگر شخصی در یک سفر نماز را چهار رکعتی خواند آیا باید نماز را اعاده کند؟ امام می فرماید اگر بر این شخص آیه تقصیر^[5] خوانده شده باشد و برای او تفسیر نیز شده باشد و پس از آن چهار رکعت خوانده باشد باید اعاده کند و اما اگر این آیه بر او خوانده نشده باشد و اطلاعی از آن نداشته باشد اعاده بر او واجب نیست.

دلالت بر مدعا

از آنجا که در روایت، عدم اعاده نماز بر قرائت آیه تقصیر برای مکلف مترتب شده است می توان نتیجه گرفت که فهم معنا و مراد آیه شریفه برای مکلف ممکن است و این فهم معنا برای او و بر او حجت است.

نکته؛ اشکال و جواب

اشکال؛ ممکن است گفته شود که در روایت شریفه تنها به قرائت آیه برای شخص بسنده نشده است و تفسیر آیه نیز به قرائت اضافه شده است؛ یعنی شرط اعاده، قرائت آیه تقصیر و تفسیر آن

برای مکلف اعلام شده است و نه فقط قرائت و این همان مدعای اخباریون است؛ چون آنها تفسیر معصومین علیهم السلام را بر قرائت و استماع آیات اضافه می کنند.

جواب؛ بعض علماء گفته اند اضافه کردن تفسیر به قرائت در روایت شریفه به این خاطر است که «عدم جناح» نیازمند تفسیر است؛ چون آیه شریفه می فرماید: «فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ»؛ بنابراین باید مکلف بداند مراد از «عدم جناح» چیست و آیا آیه شریفه حکم به جواز قصر صلاة داده است یا آن را واجب کرده است.

دلالت روایت؛ نظر نهایی

می توان گفت از «فَقَصِّر» به تنهایی و بدون توضیح و تفسیر نمی توان تبدیل نماز چهاررکعتی به دو رکعتی را نتیجه گرفت؛ اگر به مکلف بدون هیچ توضیحی گفته شود «فَقَصِّر»، نمی داند چه وظیفه ای دارد؛ نماز را بدون رکوع و سجده بخواند؟! تشهد یا سلام را نخواند؟! نشسته بخواند؟! و سایر احتمالاتی که ممکن است برای او مطرح شود. با تفسیر معصوم علیه السلام است که معلوم می شود قصر کردن نمازهای واجب یعنی اینکه نماز چهار رکعتی را دو رکعت بخواند و نماز دو رکعتی و سه رکعتی را بدون تغییر بخواند.

روایت دوم

أَنَّ قُدَامَةَ بْنَ مَطْعُونٍ شَرِبَ الْخَمْرَ فِي أَيَّامِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ فَأَرَادَ أَنْ يُقِيمَ عَلَيْهِ الْحَدَّ فَقَالَ: (لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَآمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَآمَنُوا ثُمَّ اتَّقَوْا وَأَحْسَنُوا وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ) [6] فَأَرَادَ عُمَرُ أَنْ يَذَرَ عَنْهُ الْحَدَّ فَقَالَ عَلِيٌّ (ع) أَدِيرُوهُ عَلَى الصَّحَابَةِ فَإِنْ لَمْ يَسْمَعْ أَحَدًا مِنْهُمْ قَرَأَ عَلَيْهِ آيَةَ التَّحْرِيمِ فَأَذَرُوا عَنْهُ الْحَدَّ وَإِنْ كَانَ قَدْ سَمِعَ فَاسْتَتَبَّوْهُ وَ أَقِيمُوا عَلَيْهِ الْحَدَّ فَإِنْ لَمْ يَتَّبَعْ وَجَبَ عَلَيْهِ الْقَتْلُ. [7]

ابن مطعون در ایام حکومت خلیفه دوم شرب خمر کرد و چون عمر خواست بر او اقامه حد کند این آیه شریفه را خواند که می فرماید: «بر کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، گناهی در آنچه [قبلاً] خورده اند نیست، در صورتی که تقوا پیشه کنند و ایمان بیاورند و کارهای شایسته کنند؛ سپس تقوا پیشه کنند و ایمان بیاورند؛ آنگاه تقوا پیشه کنند و احسان نمایند، و خدا نیکوکاران را دوست مدارد» [8]. عمر خواست حد را از او بردارد؛ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود او را در میان صحابه بگردانید اگر هیچ کس از صحابه نشنیده بود که آیه تحریم بر ابن مطعون خوانده شده است حد را از او بردارید و در غیر این صورت او را توبه دهید و حد بر او جاری کنید و اگر توبه نکرد او را بکشید.

دلالت روایت

روایت دلالت دارد بر اینکه در صورت شنیدن آیه تحریم توسط ابن مطعون حجت بر او تمام است و عذری برای او باقی نمی ماند؛ بنابراین می توان مدعای ما مبنی بر حجیت ظاهر قرآن و امکان فهم ظواهر قرآنی برای غیر معصوم را نتیجه گرفت.

نکته؛ از روایت بر می آید که نمی توان به صرف احتمال عدم سماع حکم الهی از اجرای حد چشم پوشی کرد؛ چون در غیر این صورت هر کسی می تواند برای رفتار خلاف شرع و قانون خود توجیه و بهانه ای فراهم کند.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آل محمد

(نظر به نقد وارد شده، بیان مطلب مختصری در شیوه تفسیری حضرت علامه طباطبایی(ره) مفید می نماید.

الف. انگیزه حضرت علامه(ره) در تفسیر قرآن به قرآن

آیت الله مصباح یزدی در این زمینه می گوید: «بنده به طور شفاهی از ایشان شنیدم که همین **انحرافات** که در یک قرن اخیر در بین مسلمانان در زمینه تفسیر پیدا شده بود، **مهمترین عاملی بود که ایشان برای پرداختن بحث‌های تفسیری احساس وظیفه کردند؛** شاید بهترین نمونه‌اش در مصر بود.

چون مصر ارتباط نزدیک‌تری با کشورهای اروپایی داشت، و فرانسه و بعد سایر کشورهای اروپایی در آنجا مسلط شدند و همین امر موجب شد مراودات فرهنگی مصری‌ها با اروپا زیاد گردد؛ بیشتر دانشجویان خود را برای تحصیل به پاریس می‌فرستادند و اساتید فرانسوی به آنجا سفر می‌کردند. این امر زمینه گرایش به علوم طبیعی روز و علوم انسانی با دیدگاه‌های غربی را در آنجا رواج داد. حتی در بین علمای الأزهر اساتیدی که باید مدافع اسلام و قرآن باشند تمایلاتی به همین تفسیر به رأی و تطبیق آیات قرآن بر دستاوردهای علوم غربی پیدا کردند.

حتی در تفسیر المنار که مثلاً از طرف استادی بزرگ در الأزهر القا می‌شد گرایش‌هایی کم یا بیش در این جهت پیدا می‌شد. **قدر مشترک این گرایش‌ها، تمایل به تفسیر آیات قرآن بر اساس دستاوردهای علوم تجربی بود.** برای مثال، آنها حقایق قرآنی مانند لوح، قلم، عرش، کرسی، ملائکه و ... را بر عوامل و موجودات مادی تطبیق می‌کردند؛ حتی وحی، کرامات، مکاشفات و چیزهایی از این قبیل را هم به نوعی تفسیر مادی می‌کردند؛ **این موج که در کشورهای اسلامی و کشورهای شیعی به‌خصوص در ایران، هم طرفدارانی پیدا کرد و در حال رشد و رواج بود در مرحوم علامه طباطبایی احساس خطر ایجاد کرد.**

ایشان احساس خطر می‌کردند که این روش ادامه پیدا کند و ما ابتدا دستاوردهای علوم غربی را بپذیریم و بعد تلاش کنیم آیات قرآن را بر آنها تطبیق کنیم یا نظریات علوم انسانی از قبیل مسائل حقوقی، سیاسی و ... را از آنجا اخذ کنیم و بعد تلاش کنیم که آیه‌ای مطابق آن پیدا کنیم و بگوییم قرآن هم همین را می‌گوید – تطبیق‌هایی که بسیار اتفاق افتاده است»^[9]

ب. نکاتی در ویژگی تفسیر قرآن به قرآن

1. تفسیر قرآن به قرآن، **پرسابقه‌ترین و کارآمدترین روش تفسیر قرآن است** که به‌ویژه بر پیوند معنایی آیات قرآن مبتنی است.

2. زبان قرآن، شناختاری و عقلایی است، اما قرآن در کنار رعایت عرف عقلاء، ساختار و ویژه‌ای نیز تأسیس کرده است که برای فهم آن، بیش از همه باید به خود قرآن رجوع کرد.
3. استقلال معناشناختی قرآن، که از پیش‌فرض‌های تفسیر قرآن به قرآن به شمار می‌آید، منافاتی با رجوع به روایات برای فهم و تفسیر بهتر قرآن ندارد، زیرا حجیت روایات نیز وابسته به قرآن است.
4. کشف «پیوند معنایی آیات قرآن»، که مهم‌ترین مبنای تفسیر قرآن به قرآن است، ارزشمندترین فعالیت تفسیری به شمار می‌آید و در طول تاریخ تفسیر قرآن، همواره مورد توجه مفسران بوده است.
5. پیوند معنایی آیات گویای انسجام متن قرآن و تأکیدی بر وثاقت متن آن است و یکی از وجوه اعجاز قرآن را نمایان می‌سازد.
6. باتوجه به اهمیت پیوند معنایی آیات و اعتبار روش تفسیر قرآن به قرآن، ارزش تفاسیری چون المیزان که به این روش پایبند بوده و کشف پیوند و ارتباط معنایی آیات را در نظر داشته‌اند، روشن می‌شود^[10].

تقریر: جلال الدین زنگنه

223/907/م

[1] شیخ حرّ عاملی، وسائل الشیعة، ج1، ص464

[2] کافی (ط - اسلامیة)؛ ج3، ص30

[3] ترجمه از <http://novinhemmat.blogfa.com/1391/01/4>

[4] شیخ حرّ عاملی، وسائل الشیعة، ج8، ص506-507

[5] وَإِذَا صَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ إِنْ خِفْتُمْ أَنْ يَفْتِنَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا. سورة نساء، آية 101

[6] سورة مائدة، آية 93

[7] مجمع البيان، ج3، ص241، بحار الأنوار؛ ج62، ص118

[8] ترجمه از استاد فولادوند

[9] پایگاه اطلاع رسانی آثار حضرت آیت الله مصباح یزدی

[10] قربانی، اکبر؛ نجارزادگان، فتح الله؛ فصلنامه مطالعات تفسیری، سال دوم، شماره 5